

سورت آقازاده زد که دوازی عارض سید گردید و فوراً به زمین نشست. صاحب منصب از این حرکت نادم گردید، چند قدمی پس رفته و روی خود را به طرفی گردانید، آقازاده وارد مسجد گردید و با چشم گریان پدر را ملاقات نمود.

نزدیک ظهر امروز نصرالسلطنه خدمت آقایان رسیده، عرض کرد: من از طرف دولت مأمورم که شما را به منزلهای خودتان ببرم، ولی نظر به ارادت باطنی، خود شما را به احترام به خانههای خودتان برمی گردانم.

آقایان گفتند: تا سرباز نیاید و ما را مجبور نکند، ما از این مجلس و مسجد بیرون نخواهیم رفت. یا باید عدالتخانه برپا شود و یا ما را بکشند. نصرالسلطنه دید که فساد بزرگ و فتنه عظیمی برپا خواهد شد و مسبوق به حال شاه هم بود؛ لذا اصرار نکرد و از نزد آقایان مراجعت نمود.

امروز نان و خوراک بر آقایان قدری سخت تر از روز سابق گردید. حاج غفار خان قوام دیوان یک دانه نان و قدری پنیر گرفته و دو هزار داد به سرباز قراول درب مسجد و اصرار کرد تا وارد شده و نان را به آقای طباطبائی رسانید و کذا، بستگان هر یک از آقایان این گونه نان و غذا را می رسانیدند.

سخنرانی آقای بهبهانی

امروز آقای بهبهانی خطاب به ای خواند و خواص خود را مختار کرد در رفتن و ماندن و فرمود: صدراعظم با من غرض دارد نه با شما. اگر صدمه ای وارد آید بر شما، برای خاطر من است، پس بهتر این است که هر کس هر جا می خواهد برود، اگر کسی بیرون برود مانع نمی باشند. ما از اولاد خود توقع یاری و معاونت نداریم، ما کشتن و اسیری و تبعید و نفی بلد بلکه حبس در بلاد دیگر را بر خود می بینیم. خواص اصحاب گفتند: ماها که این جا می باشیم هر جا برویم ما را می گیرند و می کشند؛ پس مردن با شما آقایان برای ما بهتر و خوش تر است، وانگهی سعادت ابدی را با افتخار و شرف داریم.

در تاریخ آبی می نویسد: از سیزدهم تا پانزدهم ژولیه (مطابق ۲۱ تا ۲۲ جمادی الاولی) علماء و مجتهدین از مسجد نتوانستند خارج شوند و چنان محاصره شده بودند که آذوقه و نان با کمال اشکال و به طور مخفی به آنها می رسید. اما نگارنده می نویسد از ورود به مسجد همه کس را مانع می شدند، حتی آذوقه و آب را مانع بودند. اما از خارج شدن، کسی را مانع نبودند، این که آقایان خارج نمی شدند برای این بود که مظلومیت خود را ظاهر سازند و شناخت امر را بر عامه ثابت نمایند و البته اگر مسامحه شبانه قراولها نبود و آذوقه به آقایان بکلی نمی رسید، هر آینه هیجان عامه را سبب می گشت. علاوه در نظر مردم عوام محقق بود که قاچاریه از اولاد بنی امیه می باشند و این عقیده به حدی در مردم رسوخ دارد که می گویند خنجری که به آن سر حضرت سیدالشهداء (ع) را بریده اند به

ارت رسیده است به خانواده علاءالدوله؛ و الیوم در خانه علاءالدوله است. این شایعه سر باز و قراولها را مانع بود که جداً مانع آب و آذوقه شوند، به این جهت در شبها به تکلیف خود عمل نمی کردند و در منع آذوقه مسامحه می نمودند؛ وانگهی سر بازی که در ماه هفت قران و دهشاهی واجب داشت به طمع دو سه قران که به او می دادند و در خدمت به آقایان حاضر بودند.

روز يك شنبه بیست و دوم جمادی الاولی ۱۲۲۴ هجری - طرف صبح احدی وارد و خارج نمی شد. جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی با عده کثیری از طلاب و سادات از خانه حرکت کرد و به طرف مسجد جامع روانه شد. دم درب مسجد سر باز آمد جلو و گفت: آقا تنها در دخول مختار است ولی سایرین از ورود به مسجد ممنوعند. آقا سید علی آقا فرمود: کسی را نمی رسد که همراهان مرا از ورود به مسجد مانع شود. سر بازها چون جلالت قدر آقا و اعتبار مخصوص او را در نزد شاه می دانستند، در مقام معذرت برآمده مذکور ساختند برای احترام حضرت آقا، سادات و طلاب را معانیت نمی کنیم ولی کلاهی و بازاری را معانیت می کنیم. به این جهت، عده بسیاری از سادات و طلاب با حضرت آقا وارد مسجد شدند.

تلاش مجدد عین الدوله

از طرف اتابك اعظم عین الدوله، در این روز پیغامات محرمانه برای بعضی از آقایان علماء می آمد که به هر شکل باشد چه به طور تهدید و چه به طور وعده و نوید، چه به طریق دوستی و خواهش و چه به طریقی دیگر، که از همراهی با آقای بهبهانی منصرف و از مسجد جامع خارج شوند. از آن جمله چند دفعه پیغام از برای جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی آوردند و این آقا چون مرجع مراجعات و محاکمات شرعی طهران بود و اعتباری در نزد خواص و عوام داشت و همراهی جدی از آقای بهبهانی داشت و از اول شورش الی امروز طوری سلوک فرمود که زبان بدگویان نسبت به مقامات ایشان کوتاه و الکن بود، فلذا عین الدوله نهایت سعی را میدول داشت بلکه ایشان را از حوزه آقایان خارج نماید ولیکن جنابش قبول نفرمود و مسئله را مستور داشت که سرایت به دیگران نکند و ترس آنان را نگیرد، فقط کسی که ملتفت شد آقای بهبهانی بود و مخصوص از جواب دادن ایشان به سفراء عین الدوله مطلع شد و اظهار تشکر نمود.

نگارنده را لازم آمد که چند سطر از حالات تاریخی این شخص جلیل و عالم نبیل، در این مقام به طریق اختصار ذکر نماید تا خواننده این صحایف بداند که چگونه علماء اعلام در این مقصود مقدس، جد و جهدی داشتند و به چه قسم از بذل مال و جان درینغ نفرمودند.

حالات جناب آقای آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی

جناب آقا شیخ محمد رضا مجتهد قمی ، از طراز اول علماء این عصر و از معتمد فقهاء پایتخت و حجج اسلام و مرجع ناس و ملاذ افام است . مسقط الرأس ایشان در قم ، در بیست و یکم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۹ متولد گشته پس از فراغ از تحصیل علوم نقلیه مسافرت به تهران نموده و در خدمت مرحوم آقا محمد رضا حکیم قمی اصفهانی تحصیل علوم عقلیه فرمود .

در سنه یک هزار و سیصد مسافرت به عتبات نموده و در سامراء که محط فحول علماء و مجمع فقهاء بود به حوزه درس مرحوم آیه الله حاج میرزا محمد حسن شیرازی وارد شده و در آن حوزه قدس ، تکمیل مدارج علمیه و عملیه را فرمود . تصنیف کتاب دلائل الاسول ، شرح بر فرائد الاسول مرحوم خلد مقام شیخ مرتضی و کشف المطالب ، شرح بر عکاسب آن مرحوم و همچنین کتاب ذرایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام را در آن جا نمود و در نزد مرحوم آیه الله به حدی محل وثوق و اعتماد گردید که آن مرحوم بعض از اجوبه مسائل ناس را رجوع به ایشان می داشتند و اکتفاء به نظر و اجتهاد ایشان می فرمود . در سنه یک هزار و سیصد و یازده به امر مرحوم آیه الله به عزم اقامت به تهران از عتبات مراجعت فرمود . در ماه جمادی الاولی از سنه مذکور وارد طهران و تاکنون که سال ۱۳۳۰ ، زمان طبع این تاریخ است ، جنابش با نهایت دقت و نظر مشغول اصلاح امور ناس است . در مهاجرت اولیه و ثانویه با آقایان بود . در زمان بمباردمان مجلس در مقام نصیحت و اندرز به پادشاه ایران محمد علی شاه بر آمد . چون مفید نیفتاد ، در خانه نشست و از امور سیاسی دم در بست . در اوایل زمان احمد شاه ، یک سفر در مقام معادات و دشمنی با آن جناب بر آمده و یک تیر ششول غنله به آن جناب خالی نمود که قدری از پشت گوش را زخم نمود . ضارب را گرفته پس از استنطاق ، حکم مجازاتش صادر گردید که جناب معتمد او را عفو نمود بلکه در مقام شفاعت او بر آمده ، از حبس هم نجاتش دادند .

سخت گیری دولت

امروز خبر رسید که دولت در مقام سخت گیری بر آمده است ، چه به شاه عرض کردند آقای سید عبدالله و آقا سید محمد . جمعی از الواد شهر را دور خود جمع نموده و خیال دارند سلطنت را از بین بردارند و دولت جمهوری تشکیل دهند . فلذا شاه هم به عین الدوله اذن داده است که این عده جماعت را پراکنده و متفرق سازد . عین الدوله هم اکیداً دستور العمل به نصر السلطنه داده است . رسیدن این خبر به شهر ، هم قدری آقایان را ترسانید و هم دانشمندان را به خیال انداخت . از این جهت آقای بهبهانی در همین ملاقات اولیه ، آقا سید علی آقا مجتهد را که از واردین امروز بود به گوشه ای کشانید و از او خواهش نمود که برود در سلطنت آباد و شاه را ملاقات نماید ؛ بلکه مقصود آقایان را

به شاه برساند .

عده‌ای از اجزاء انجمن مخفی چنین صلاح دیدند که علاء‌الملک وزیر علوم را ملاقات نمایند و او را وادارند که بلکه شاه را منصرف نماید از خیال سوء نسبت به علماء و سادات . چه علاء‌الملک ، هم وزیر علوم است و در زمان استبداد امور علماء و طلاب راجع به وزیر علوم است ، و هم به ملاحظه سیادت و سن علاء‌الملک و خدمات او در دولت شاه را به او اطمینانی تمام است . علاوه بر این که جنبه سیادت و اسلامیت علاء‌الملک يك امیدواری به اجزاء انجمن می‌دهد که ملاقات سری او مفید واقع خواهد افتاد . در این مقام چند سطری از حالات این وزیر علوم ذکر می‌نمائیم ، آن وقت برمی‌گردیم به مأموریت آقا سید علی آقا یزدی :

حالات علاء‌الملک وزیر علوم

میرزا محمودخان علاء‌الملک ، از رجال دولت و از سادات صحیح‌النسب و فامیل نظام‌العلماء تبریزی و معروف به سادات طباطبائی ، سلسله جلیل و خانواده نبیلس معروف و مشهور است . زمان پنج پادشاه ایران را درک نمود و اکثر اوقات متصدی امور معظمه دولتی بود .

تولدش در چهارشنبه غره شهر شعبان اودقیل ۱۲۵۸ هجری بوده ، بعد از این که ده سال تحصیل مقدمات و علوم متداوله ایرانی را نمود ، برای تحصیل عازم تفلیس شد . پس از چند سال توقف در آن جا به تبریز مراجعت نمود و در عداد اجزاء دیوانخانه تبریز که در آن زمان تشکیل یافته بود معرفی شد . بعد از دو سال اشتغال به خدمت ، به عزم زیارت عتبات و همراه بودن با جنازه پدر از تبریز به عتبات رفته در مراجعت از عتبات ، به طهران آمده در وزارت امور خارجه وارد و پس از زمانی مأمور تفلیس گردید و از آن جا به تبریز رفت و به شغل وکیل دفتری و عمل تسویه محاسبات نایل گردید تا آن که با مرحوم عزیزخان سردار به طهران آمده بساز در وزارت خارجه داخل و به مأموریت مخصوص به لندن مأمور شد . پس از شش ماه توقف در لندن به طهران مراجعت نمود و به سمت قونسولی معرفی شد ، تا آن که ناصرالدین شاه عازم فرنگستان گردید .

علاء‌الملک برای تهیه لوازم ورود شاه به حاج ترخان رفت و از آن جا تا مسکو در رکاب شاه بود . چون اندرون ناصرالدین شاه تا سرحد ایران با شاه بود ، لذا علاء‌الملک مأمور به مراجعت دادن اندرون شاهی شد . پس از مدتی او را جنرال قونسول نموده مأمور تفلیس گردید . شش سال در آن جا توقف نمود و بعد با مرحوم میرزا حسینخان صدر اعظم که به سمت سفیری مأمور «پترزبورغ» بود همراه شد و بعد از مدتی به سمت مستشاری به «پترزبورغ» مأمور شد . بعد از يك سال به سمت «شارژدافری» در روسیه بود . پس از آن

به سمت سفارت کبری مأمور اسلامبول گردید و شش سال در اسلامبول توقف کرد و بعد به ایران آمده به حکومت و فرمانفرمایی کرمان منصوب شد .

در کرمان آثار نیک گذارد ، با این که زمان استبداد بود و حاکم فعال مایشاء ، قسمی سلوک نمود که الهی کنون اهالی کرمان آرزوی حکومت او را دارند . زیرا که در کرمان مرسوم بود ، حاکم هر گاه سوار می شد برای دیدن و بازدید علماء و غیر آن متجاوز از صد فراش چوب به دست در جلو اسب حاکم می افتادند و مردم را اذیت می رسانیدند . علاءالملک این کار زشت را عوقوف نمود و خود سوار الاغ می شد . یک نفر از نوکرهایش هم سوار اسب با الاغ می شد و با او حرکت می کرد . چنان که معروف به حاکم دوخه شده است (در مقابل دو اسبه) . در رسیدگی به عرایض رعایا بنفسه رسیدگی می نمود .

در سیستان با انگلیسیها مشغول مذاکره و تسویه امور سرحدیه گردید ، با علماء کرمان مباحثه و مذاکره علمی می نمود . سطح شرح لعمه و شرایع را مستند احکامش قرار می داد . در هنگام حرکت از کرمان ، اهالی کرمان برای فقدان چنین حاکمی در حسرت و افسوس بودند .

پس از مراجعت از کرمان ، به وزارت علوم و معارف نایل گردیده در زمان وزارت علوم در ترویج از مدارس ساعی بود و مدارس در آن زمان رو به ترقی گذارد . چه رسیدگی و دقت را بنفسه می نمود و غفله بدون خیر و اطلاع وارد هر یک از مدارس می شد . مدتی هم به وزارت عدلیه ایران مشغول بود . مدتی هم در اصفهان حکومت داشت . در زمان استبداد و مشروطه طوری سلوک نمود که وطن دوستان و حریت خواهان را امیدواری بخشید .

بعد از خرابی مجلس و روز بمباردمان پارلمان به امر محمدعلی شاه با وکیل الملک مأمور خارجه گردید . در ظاهر برای تعزیت و تسلیت امپراطور روسیه در فوت عمویش حرکت کردند ، لیکن در واقع مقصود آن بود که خیال دول را درباره مشروطیت ایران بدانند و استعلا از حال آن ها نسبت به ایران نمایند .

خلاصه علاءالملک شخص عالم عاقل متمکن متدینی است که اعلیحضرت مظفرالدین شاه را به او وثوق و اعتمادی است بیش از دیگران . و الهی کنون که سال ۱۳۳۰ و زمان طبع و نشر این تاریخ است ، علاءالملک قسمی سلوک نموده است که مورد تحسین و تمجید عامه است و هم در این ایام وزارت علوم و معارف را به او عرضه داشتند ، ولی به پاره ای ملاحظات هنوز قبول نکرده است . نگارنده آنچه که در زمان مشروطیت ایران از این شخص بزرگ صادر شده است ، در موقع ذکر نموده و متدرجاً خواهد آمد . محمداً آقا سید برهان الدین خلجالی مقبول گردید ملاقات وزیر علوم را .

مأموریت آقا سیدعلی آقا یزدی

اما مأموریت جناب آقا سیدعلی آقا یزدی از این قرار است که پس از ورود به مسجد جامع با آقای بهبهانی و حاج شیخ فضل الله در گوشه ای خلوت کردند. آقا سیدعلی آقا گفت: عین الدوله کار را بر شما سخت گرفته است و خاطر شاه را از شما رنجانیده و شما را یاغی دولت قلم داده است. همین امروز و فردا کار را یکسره خواهد کرد، اگر به من قول می دهید تا من مراجعت نکنم از این مسجد خارج نشوید و به جائی نروید، من بروم شاه را ملاقات کنم و واسطه ای در صلح و اصلاح شوم. حاج شیخ فضل الله گفت: البته مصلح و واسطه از خود ما باشد بهتر است تا این که خارجی باشد؛ و زود اقدام کنید که کار امروز به نهایت خواهد رسید. آقای بهبهانی فرمود: آنچه که صلاح می دانید بکنید. ما از مسجد خارج نمی شویم تا خیر شما به ما برسد.

پس از عهد و قرار داد، آقا سیدعلی آقا از مسجد خارج شده تا تهیه کالسکه دید، نزدیک به ظهر رسید، نهار را در خانه صرف کرده و سوار شد. دو سه ساعت بعد در سلطنت آباد در منزل صدیق الحرم پیاده شده لدی الورد پیغام داد به شاه که باید پنج دقیقه خدمت اعلیحضرت برسم و عرایض دارم که باید در خلوت به شاه عرض کنم. جواب آمد که شاه فرموده است تشریف بیاورید. در این اثناء، از طرف خانهای اندرون پیغامات متوالیه برای آقا آمد که در باب آقایان علماء مذاکره و عرضی نکنید که خاطر شاه رنجیده و بی نهایت متغیر است. آقا سیدعلی آقا جواب داد که عرض لازمی دارم که صلاح شاه در آن است.

باری، آقا وارد بر پادشاه ایران و شاه در بستر مریض افتاده، امیربهاذر و اهل خلوت دورش را گرفته، لدی الورد قبل از تعارفات رسمی، آقا عرض کرد: بعضی عرایض دارم که باید بدون ثالث حضور مبارک عرض کنم. شاه نگاهی به امیربهاذر کرد. او و اجزای خلوت چند قدمی عقب رفتند، به طوری که مذاکرات شنیده نشود.

شاه رو کرد به سید و گفت: بعضی از آخوندهای مفسد، اطراف سید بهبهانی را گرفته او را به بعضی حرکات و ادا کرده اند و ما بر حسب تکلیف سلطنتی خود گفتیم آنها را طرد و منع و نفی کنند. آقا سیدعلی آقا گفت: علماء همه وقت دعا گوی دولت بوده و می باشند. شاه فرصت نداد که سید کلامش را به آخر برساند. فرمود: میرزا علی اصغر خان امین السلطان آخوندها را بد عادت کرد، هر چه خواستند داد، آنچه گفتند شنید، تا این که نوبت صدارت به عین الدوله رسید. در سال گذشته پسر آقا سید عبدالله از عتبات مراجعت کرد. سید فرستاد نزد عین الدوله که کالسکه خود را بفرستید به استقبال آقا زاده. عین الدوله جواب داد که: آن که کالسکه برای آقا زاده می فرستاد و پول به شما می داد، امین السلطان بود و رفت به فرنگ.

فرستاده سید چند کلمه هم رویش گذارد و به سید گفت. فلذا سید با عین الدوله بنای بدرفتاری را گذارده مغرضین هم اطرافش را گرفتند، واقعه مسیونوز را پیش آوردند تا به مهاجرت زاویه حضرت عبدالعظیم منجر شد. من هم به ملاحظه حفظ اسلام و این که طرف شدند جمعی از علماء با شخص کافری، فرستادم آنان را از زاویه مقدسه آوردند و به آنها محبت کرده، مقاصدشان را گفتم بر آورده کنند، حالا جمع شدند که ما عدالتخانه می خواهیم. شما می دانید که آقاسید عبدالله و حاج شیخ فضل الله طالب عدالتخانه نمی باشند. عدالتخانه مضر به حال این ها می باشد. بر فرض، امروز عدالتخانه در مملکت منعقد شود، اول صدای همین اشخاص بلند خواهد شد که ما عدالت نمی خواهیم.

پس معلوم است قصد ملاها جز این است و عملاً قریب، شورش در مملکت احداث خواهد شد. بلی، يك نفر آقاعیر زاسیده محمد است که مایل به جمهوریت است، او هم امری را خواهان است که در ایران امکان پذیر نیست و بر ذمه شاهانه ماست که مملکت را منظم داشته و از چند نفر آخوند مفسد چشم پوشیده و ضمناً عده قلیلی از خوبان هم به آتش آنها خواهند سوخت.

آقاسید علی آقا یزدی در جواب عرض کرد: گویا بر اعلیحضرت پوشیده نباشد که دعا گو از اشخاص بی غرض و دعا گوی خاص اعلیحضرت می باشد و هیچ وقت خود را داخل در این جماعت و اجتماعها نکرده و لیکن دو شب است که صدای زاری و گریه مردم از مسجد بلند است، و در بین این جماعت اشخاصی می باشند که قصدشان خیر و صلاح است. علی ای حال، امروز همگی بیچاره شده اند و به مسجد پناه برده اند و خدا را می خوانند. چنانچه اعلیحضرت اجازه دهند ملاها را به مراحم اعلیحضرت امیدوار نموده آنها را حضور آورده اظهار مرحمتی درباره آنان بفرمائید و نیز حکم مبارک صادر شود، عدلیه را قدری منظم نگاه دارند که هم رعیت آسوده شود و هم ملاها به متصود خود رسیده باشند. اعلیحضرت فرمود: بسیار خوب، آنها را همین امشب تا فردا بیاورند حضور، که علی قدر مراتبهم درباره آنها اظهار مرحمت بشود.

در این اثناء اجزاء خلوت وارد شده دور شاه را گرفته و هر کدام بنای بد گفتن از ملاها را گذارده، شاه رو کرد به امیر بهادر و فرمود: کالسکه حاضر کنند تا آقاسید علی آقا برود شهر و آقایان را بیاورد حضور ما، بلکه این غائله خاموش شود. امیر بهادر عرض کرد: من خودم باید بروم شهر، آقا در کالسکه خودم سوار می شود و اگر آقایان راضی به آمدن شدند در همان شهر کالسکه فراهم است و جداً مانع گردید از این که کالسکه شاه برای ملاها فرستاده شود.

آقاسید علی آقا بیش از آنچه کرد دیگر نتوانست مقاومت کند، از نزد شاه بیرون آمد، در منزل امیر بهادر وارد شد.

امیر بهادر به دفع الوقت و معاطله گذرانید . طوری آقا را با خود حرکت داد که چهار ساعت از شب گذشته وارد شهر شدند . لابد سید خدا حافظ نموده در خانه خود وارد شد . صبح خبر رسید که آقایان را نفی بلد نموده یعنی به طرف عتبات روانه نمودند. فوراً آقا سید علی آقا درشکه خواسته به طرف ابن بابویه که در يك فرسخی طهران واقع است حرکت نمود، آن جا که رسید، آقای بهبهانی و آقای طباطبائی را ملاقات نمود ، مذاکرات با شاه را نقل نمود و فرمود: با این که شما به من قول دادید که از مسجد خارج نشوید تا من مراجعت کنم چرا خلاف قول کردید . آقای بهبهانی فرمود: ما را مجبور کردند به اخراج! و اگر خارج نشده بودیم منجر به اتلاف نفوس می گردید . آقا سید علی آقا مذکور داشت من شاه را تا يك درجه ساکت کردم، صلاح در این است که در همین مکان توقف فرمائید تا کالسکه سلطنتی آورده شما را ببرم حضور . آقای بهبهانی فرمود دیگر کار گذشته است ، جز رفتن به عتبات، دیگر علاجی نیست. اگر چه می دانم در بین راه خطراتی هست و شاید ما را متفرق یا معدوم نمایند، ولی چاره نیست، به علاوه عهد و پیمان کردیم، لا اقل تا قم برویم و اگر معانت نکردند که برویم به عتبات، و الا آن جا را که مقدرمان باشد. این است مختصری از زحمات جناب آقا سید علی آقا مجتهد یزدی .

روز یکشنبه ۲۴ جمادی الاولی ۱۳۲۴ هجری - طرف صبح احدی وارد و خارج از مسجد نمی شد ، طرف عصر نصر السلطنه و مدیر توپخانه سیف الدین میرزا آمدند و مذکور داشتند که حکم بنی قطعی از شاه صادر شده است که شما آقایان را به مرشکلی که باشد از مسجد جامع خارج کنیم. آقای بهبهانی فرمود: اگر چنین است پس بگوئید فرارش و سر باز بیایند و ما را به قهر و جبر از خانه خدا بیرون برند . نصر السلطنه قبول نموده و عازم گردید که حکم دهد آقایان را به جبر متفرق نمایند.

آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی گفت: اگر ما را به این حالت که ذکر شد بیرون ببرند مردم ساکت نخواهند نشست . دست درمی آورند، آن وقت جنگ و نزاع می شود، دشمن هم در بین می افتد و کار خود را می کند. دولت و ملت متهم و خون ما به هدر خواهد رفت. آقایان ملتفت شدند که این رأی با صوابی است. آقای طباطبائی فرمود: اگر ما به خانه های خود برگردیم، باز در خانه های ما همین اجماع و ازدحام می باشد ، چاره جز این نیست که یا عدالتخانه برپا شود و یا دستخط امنیت برای ما گرفته شود ، تا ما برویم به عتبات و از مسئولیت و تکلیف خارج شویم. نصر السلطنه گفت: واقماً می روید به عتبات و یا مزاح می فرمائید؟ آقایان گفتند: البته می رویم و نهایت میل را به رفتن داریم.

باری، نتیجه این مذاکرات این شد که يك ساعت به غروب مانده صدور دستخط امنیت تلفون شد و به توسط مدیر توپخانه آورده شد . تا نیم ساعت از شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی آقایان در مسجد جامع بودند . بعد از نماز مغرب از مسجد بیرون آمده به

خانه‌های خود رفتند. آقای طباطبائی به خانه خود نرفت و رفت به خانه آقای بهبهانی. جمعی دیگر از سادات و آقایان نیز با ایشان بودند، لیکن سایرین هر يك به خانه‌های خودشان رفتند.

صبح علی‌الطلولع به طرف حضرت عبدالعظیم رهسپار شدند و در این بابویه که نزدیک زاویه مقدسه است وارد شدند.

از اتفاقات آن که در شب دوشنبه ۲۳ جمادی‌الاولی که مطابق است با ۲۰ سرطان از اول شب تا صبح در طهران باران سختی باریده، رعد و برق می‌جهید، به حدی که در زمستان و بهار چنین بارانی در طهران دیده نشده بود و حضرات ترکها چنین گمان می‌کردند که این رعد و برق به واسطه بی‌احترامی به علماء است.

اختفای ملك المتكلمين

امروز حاج میرزا نصرالله بهشتی ملقب به ملك المتكلمين که از واعظین بزرگ و ناطقین سترک است به آقایان ملحق شد و سعی او در بیداری مردم برای صدماتی است که از ملاحی اصفهان دیده است؛ ولیکن در رسانیدن سالارالدوله به تخت سلطنت از طریق تغییر ولایت-عهد و یا طریق برانداختن عین‌الدوله بی‌اندازه سعی است و اگر این قصد در او نبود، هر آینه از اولین اشخاصی بود که در بیداری مردم سعی نمود.

بازی، ملك المتكلمين با آقامیرزا سیدعلی شیرازی در شمیران، در قریه سعدآباد باغ میرزا عبدالوهاب خان آصف‌الدوله شیرازی، مهمان وثوق‌الدوله بودند که خبر به آنها رسید به حکم عین‌الدوله دو پسر ملك المتكلمين را گرفتار کرده و بردند به نظمی که از آنها استنطاق نمایند مکان ملك را. ملك از شنیدن این خبر خائف شده وثوق‌الدوله هم به ملاحظه برادرش دبیر حضور که منشی عین‌الدوله بود و هم به ملاحظه پدرش معتمدالسلطنه ترسید، به حدی که آقامیرزا سیدعلی متقبل شد که ملك را ببرد جائی پنهان کند و چون ملك آب آورده بود و نوری نداشت، فلذا او را در درشکه نشاند و رفتند در دربند که در دو فرسخی طهران است، اطای از مشهدی ابوطالب دربندی گرایه کرده در آن جا مخفی شدند.

صبح روز دیگر آقامیرزا سیدعلی رفت منزل وثوق‌الدوله برای استعلام خبر، که شنید واقعه مسجد جامع و اجتماع آقایان را در آن جا، فلذا نصره السلطان را که از دوستان ملك و از اشخاص با حرارت و از کسانی است که در بیداری مردم بی‌نهایت سعی است، ملاقات نمود. قرار بر این شد، که اول شب درشکه بیاورد در دربند و ملك را با خود ببرد به شهر و برساند به آقایان.

علیهذا، نصره السلطان در اول شب خود را رسانید به دربند و ملك المتكلمين را با خود در درشکه نشاند و آورد در مسجد جامع و دست او را گذارد در دست آقای طباطبائی.

ملك المتكلمين از امروز شروع به ترقی نمود ، چه تا به امروز به واسطه لوث اتهام، گاهی او را بایی و گاهی او را لامذهب می خواندند و پیوسته در فشار آقای نجفی (۱) بود حتی آن که از خانه و زندگی خود دست برداشت و خود را بست به سالارالدوله پسر مظفرالدین شاه ، باز راحت و آسوده نبود . در واقعه مهاجرت صغری و زمان بعد با آقایان فی الجمله مرادده داشت و مورد سوء ظن عین الدوله واقع گردید ولی از آمدنش به مسجد جامع و شروع به مقاصد وطنیه علناً رو به مدارج عالیه آورد و در زمرة ناطقین بزرگ محسوب گردید . یعنی از امروز با آقا سید جمال الدین همدوش و هم مسلک گردیدند . وثوق الدوله از این که مهمانان عزیز خود را به جرم وطن دوستی از منزلش عذر خواست ، قدری در نزد عقلاء مذموم شد ولیکن زحمات سابقه و لاحقاً وثوق الدوله این گناه را شست و به مفاد الحسنات ینذهبن السیئات ، نگارنده هم به اعمال نیکش نگران است نه به کارهای زشت .

و اما نصرة السلطان را تا کنون که زمان طبع این جلد سوم است به نیکی ستایش می کنم ؛ چه این مرد با حرارت را از زمان ناصرالدین شاه الی کنون به یک حال و یک مقصد شناخته حتی آن که در معاونت حکومت کرمان در بیداری مردم و ترقی وطن ساعی و جاهد بود ، خدایش اجر عنایت فرماید .

مهاجرت کبری

روز دوشنبه ۲۳ جمادی الاولی ۱۳۲۴ - آقایان بهبهانی و طباطبائی و جمعی دیگر نقل مکان کردند به ابن بابویه که در نزدیکی زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) واقع است .

بازارها بعضی بسته و بعضی مفتوح است . مردم سرگردان و حیران بدون تکلیف ، طلاب و تجار در حال خوف و ترس ، احدی جرأت نمی کند در کوچه و بازار راه برود . نگارنده خواست برود به ابن بابویه ، جرأت نکرد که از خانه خود خارج شود . کوچه و بازار مملو بود از سرباز و توپچی که گویا مأمور بودند به کشتن اهل علم و سادات . اگر در کوچه و بازار یک نفر آخوند و سید دیده می شد طوری به او نگاه می کنند کانه قاتل پدر و برادر خود را می بینند . (۲)

امروز عین الدوله در حضور جمعی از رجال دولت گفت : شب گذشته باران آمد و کتافتهای شهر را برد و شهر را پاک نمود . باری ، آقایانی که در امروز مهاجرت کردند از این قرار است :

آقای بهبهانی ، آقای طباطبائی ، صدر العلماء ، آقا سید جمال افجه ای ، حاج شیخ مرتضی ،

(۱) آقای نجفی از علمای بزرگ اصفهان است .

(۲) عصر امروز شروع به واقعه تحصن به سفارت انگلیس شد که بعد از این خواهد آمد .

آقا سید مصطفی قنات آبادی، آقامیرزا ابوالقاسم طباطبائی، آقا میرزا محمد صادق طباطبائی، آقا سید مهدی طباطبائی، آقا شیخ عبدالرحیم نوّه صاحب فصول، آقا سید احمد طباطبائی، آقامیرزا محسن، آقا شیخ محمد رضا استرآبادی، آقا سید علاءالدین اعتمادالاسلام، آقا شیخ محمد رضا کاشی، پسرهای آقای طباطبائی، پسرهای آقای بهبهانی، طلاب و سادات، تجاوز از دوست نفر.

آقایانی که بعد ملحق شدند

حاج شیخ فضل الله، حاج علی اکبر، آقا سیداسدالله طباطبائی، آقامیرزا سید حسن طباطبائی، طلاب و سادات تقریباً پانصد نفر. آقا میرزا سید حسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم مهاجرت نمودند.

آقایان بهبهانی و طباطبائی و صدرالعلماء و آقا سید جمال در يك کالسکه سوار شدند. سایرین سوار درشکه و کجاوه و قاطر و اسب و الاغ بودند، جمعی کثیر از طلاب و غیرهم با پای پیاده از دروازه طهران خارج شدند.

قریب به ظهر امروز آقا سید علی آقا یزدی از برای معاودت آقایان وارد ابن بابویه شد، آقایان راضی نشده گفتند: در عملکنی که عدالتخانه نباشد نمی مانیم. در يك ساعت به غروب از ابن بابویه حرکت کردند. در جنب بقعه صادقیه قنری توقف و مکث نمودند! حضرات خدام و اهالی حضرت عبدالعظیم خدمت آقایان رسیده تکلیف ورود به زاویه مقدسه را نمودند و گفتند: ما تا جان داریم در یاری آقایان کوشش می کنیم! لیکن آقایان قبول نکردند و به ملاحظاتی از يك ساعت زیارت کردن هم رأیشان منصرف و منحرف گردید.

جناب آقا شیخ محمد رضای استرآبادی که چند سال در عتبات عالیات مشغول تحصیل عبادت بود و از زهد و عبادت، و در منبر نطقی گویا داشت، این ایام از عتبات مراجعت نموده در زاویه مقدسه وارد، جمعی از مؤمنین از ایشان استقبال نموده امروز باید وارد این پایتخت شود، این اتفاق افتاد، فلذا جنابش از ورود به طهران منصرف شد و با آقایان حرکت نمود.

نگارنده را دل به حالت این آقا سوخت، چه با نهایت سختی از عتبات تا دروازه طهران آمده است، حالا با عدم استطاعت باز معاودت به عتبات می نماید.

مکتوب آقای بهبهانی به سفارت انگلیس

امروز صبح مکتوب آقای بهبهانی که محرمانه به سفارتخانه دولت انگلیس مرقوم داشته به دستر کردند، رسید و این مکتوب دوم بود که آقای بهبهانی از راه التجاء به آن سفارتخانه نوشته بود. مضمون مکتوب اول را نگارنده ندانست ولی مضمون مکتوب دوم از این قرار است که:

ما علماء و مجتهدین چون راضی نیستیم خونریزی بشود، لهذا حرکت به

اماکن مقدسه را عازم گشتیم و از آن جناب تمنا داریم که در دفع ظلم و تعدی همراهی خود را از ما دریغ ندارد .
چون آقایان حرکت کرده بودند و موقع گذشته بود، «مستر کرفند، شارژدافر» همین قدر جواب داد که نسبت به بازماندگان و آنان که التیجاء آوردند همراهی خواهد شد .
این بود که آقای بهبهانی در ابن بابویه به بعضی از تجار فرمود که اجزاء سفارتخانه به من وعده همراهی داده اند. هر گاه پس از من متعرض شما شدند به آنها متوسل شده و به آن مکان متحصن و ملتجی شوید . اگر چه وزیر مختار در طهران نیست ولیکن شارژدافر و سایر اجزاء سفارتخانه از شما همراهی خواهند نمود .

روز سه شنبه ۲۴ جمادی الاولی - که مطابق بود با هفدهم ژولیه ۱۹۰۶ میلادی آقایان مهاجرین که در بقعه صادقیه متصل به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) جمع شده حرکت کردند به سمت کهریزک. در يك ساعت از شب گذشته وارد کهریزک شدند. آنهایی که بعد از این روز به آقایان ملحق شدند، در آن روز و روز بعد حرکت کردند. بستگان و نوکرهای آقایان که تهیه و تدارک سفر را دیده، با اسباب و لوازم سفر در کهریزک ملحق شدند .
از طرف دولت متوالیاً برای آقایان پیغام می رسید . نصر السلطنه و مدیر توپخانه و سالار فیروزکوهی آمدند و گفتند و شنیدند و رفتند .

بازار و دكاكین و سراها امروز باز است . احدی از کسبه در خیال همراهی از مهاجرین نیست! اگر هم کسی مهاجرت کند نه برای همراهی و معاونت از آقایان، بلکه از ترس مال و جان خودشان می باشد و اگر فشار دیوانیان و حرکات شنبیه و اعمال قبیحه آنان نباشد احدی از کسبه و تجار با آقایان مهاجرت نمی کرد .

عجالة يك حالت خوف و ترس مردم را فرا گرفته است. نه معنی که به آن جا پناه برند و نه ماجائی که به آن متوسل شوند . سابقاً اگر ظلمی به مردم می شد پناه به خانه های آقایان می بردند ولی دیگر جائی را ندارند که به آن جا پناه ببرند . اکثر علماء مهاجرت نموده اند. حاج شیخ فضل الله هم در خیال حرکت است . مردم در منزل حاج شیخ فضل الله زیاد مراده و آمدو شد می کنند. بعضی ایشان را مانع می شوند از همراهی با عین الدوله، گروهی او را تحریض و ترغیب می کنند بر دوستی عین الدوله .

شب چهارشنبه بیست و پنجم، هفت ساعت از شب گذشته، مدیر توپخانه سیف الدین میرزا در کهریزک خدمت آقایان رسیده گفتگوئی دجرمانه کرد و رفت ولی مسموع شد که به آقایان گفته است مستدعیات شما را شاه قبول می کند، جز عزل عین الدوله و افتتاح عدالتخانه، که اجابت این دو از محالات است و نیز گفته است که اگر از قم حرکت کنید در مخاطره می باشید .

آقایان در کهریزک ملتفت شدند که برای مخارج این سفر پول بسیاری لازم است، لذا

در مقام توجه و نظر به اندوخته خود برآمده، آقای طباطبائی چهارقران پول درجیب داشت، آقای بهبهانی صد و پنجاه تومان پول نقد همراه داشت و این پول کفایت تا قم را نداشت، لذا آقازاده‌ها را فرستادند به شهر برای تحصیل پول و هرکدامی تهیه و جوه نموده، آقامیرزا محمدصادق پسر آقای طباطبائی که برای تحصیل پول آمده بود به شهر، ابتداء از بانک روس خواست پول قرض کند، اجزاء بانک مطالبه‌گرو کردند، با این که سابق بر این ملاها اگر پولی از بانک می‌گرفتند، بدون گرو می‌دادند. ارباب جمشید هم ترس عین‌الدوله را بهانه کرد، حتی آن که گفت اگر پولی هم بدهید که حواله و برات بدهم قبول نخواهم کرد.

آقازاده متحیر ماند که چه کند؟ تا آن که معین حضور ملتفت شد که اگر پول نرسد شاید آقای طباطبائی از مهاجرت منصرف شود. فلذا آقازاده را ملاقات نمود و گفت: من تازه ملك خود را فروختم، سی هزار تومان حاضراست، هر قدر می‌خواهید بدهم. از هر جا هم که پول لازم شد حواله کنید من می‌پردازم و اگر به یکی از تجار هم بخواهید می‌دهم و برات می‌گیرم. آقازاده دو هزار تومان اسکناس گرفت و مانند حرز دعا بر بازوی خویش بست و دوستان را وداع گفته دستور العمل داد و گرفت و حرکت کرد. در حسن آباد که شش فرسخی طهران است ملحق به آقایان شد.

چون معین حضور از اجزاء انجمن مخفی بود، نگارنده از او پرسید قدر پول را. جواب داد: چهارهزار تومان دادم، دو هزار تومان را پس دادند و اگر هم حواله ایشان از بین راه رسیده بود تا سی هزار تومان می‌دادم.

باری، از جاهای دیگر هم پول به آقایان رسید و از جهت پول به هیچ وجه نگرانی نبود. مراجعت آقاشیخ محمدرضا مجتهد استرآبادی از حضرت عبدالعظیم به عتبات و حرکت کردن با آقایان خیلی باعث قوت مهاجرین شد. آقامیرزا سیدحسین قمی و آقا شیخ محمد رضای قمی هم که حرکت کردند مهاجرین را قوتی فوق‌العاده داد. آقا سید ریحان‌الله هم نقل به فیروزآباد که از آن جا برود به مشهد مقدس. حاجی شیخ فضل‌الله هم در صدد و تهیه حرکت و مهاجرت است.

این مهاجرت را مهاجرت کبری گویند و مهاجرت اولیه را که به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم پناهنده شده بودند مهاجرت صغری گفته‌اند. چه در این مهاجرت هم مقصود اعظم است از اول و هم عده مهاجرین بیشتر و هم زحمات و صدمات وارده بر آنان زیادتر بود.

روز چهارشنبه ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۴ - حاجی شیخ فضل‌الله در تهیه حرکت است، نصرالسلطنه بر او وارد و چند ساعتی با هم خلوت نمودند. بعضی گفته‌اند مشارالیه بر حسب میل عین‌الدوله تا قم خواهد رفت؛ چه اگر توانست آقایان را منصرف می‌نماید از

رفتن به عتبات و آنها را معاودت خواهد داد و این خدمتی است که به صدر اعظم کرده است و اگر نتوانست آنان را عودت دهد، همان مراجعت خودش اهمیتی خواهد داشت و شاه را از خیالات بزرگ خواهد انداخت.

بعضی را عقیده آن است که واقعاً در خیال مهاجرت است، چه در مهاجرت اولیه که تخلف ورزید خیلی متضرر گردید. علاوه بر این حاجی شیخ فضل الله اگر چند ماهی در عتبات توقف کند، شخص اول علماء اسلام خواهد گردید. چه هم حسن سلوک دارد و هم مراتب علمیه و هم نکات ریاست را بهتر از دیگران داراست.

حاجی شیخ عبدالنبی هم رفته است به دابین، که در دو فرسخی طهران واقع است. آقامیرزا مصطفی آشتیانی هم مادرش مریض است و خیالاتش را کسی نمی داند. از طایفه طباطبائی جز یک پسرش آقا عبدالمهدی که ماند برای سرپرستی خانواده و این که بعدها بستگان را حرکت دهد، دیگر همگی مهاجرت نمودند.

دیگر از مهاجرین که از مهاجرت او آقایان را قوت و عین الدوله را ضعیف نمود، جناب آقا سید اسدالله طباطبائی برادر آقای طباطبائی است که امروز حرکت فرمود با فرزندان خویش. آقامیرزا سیدحسن و میرزا سیدحسین و این سید بزرگوار محل وثوق عامه و خاصه است؛ چه از اهل ذکر و دعاست و نسخه صحیح جنه الاسماء که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد است ابا عن جد به طریق اجازه در نزد این بزرگوار موجود و آثارش مشهود است. از آن جمله چندی قبل شخص دیوانه ای را از همدان آوردند به طهران برای معالجه. پس از یأس از معالجه به توسط شریف العلماء که از خصمین جناب صدر العلماء است، او را آوردند خدمت این سید بزرگوار و با اجتماع شرایط لوح جنه را به او دادند. پس از چندی، دیوانه عاقل و مرض او به کلی برطرف شد.

از این گونه کارها از این سید جلیل و عالم نبیل بسیار دیده شد و در اغلب ادعیه از جهت شفای امراض از اشخاص بزرگ مجاز شده و در تمام شاداید و مصائب با پسرادر بزرگوار خود همراه بود و به هیچ اسم و رسم هم فایده از دولت و ملت نبرد، و متوقع اجری نکردید، و از خدمات بزرگش تقبل ریاست و مدیری مدرسه اسلام است، چه اگر اهتمامات این مدیر محترم نبود لطمه بزرگی به مدارس طهران می رسید. زیرا که ورود این گونه اشخاص صحیح و بزرگ به معارف جبران می کند توهیناتی را که برای مدارس و معارف حاصل شد از دخالت اشخاص نامناسب و فاسدالعقیده. زیرا که اهالی ایران عموماً دیانت و اسلامیت ابناء وطن را مقدم می دارند بر سایر چیزهای دیگر. این بود که اقدام آقای طباطبائی به افتتاح و تأسیس مدرسه اسلام باعث شد که ملاها ساکت شدند و ضدیتی که در اوائل اظهار داشتند مبدل به معاونت و مساعدت شد. باری، جناب آقا سید اسدالله طباطبائی مدیر حالیه مدرسه اسلام ۱۲ سال از آقای

طباطبائی کوچکتر است و محل وثوق و اعتماد خواص و عوام . نسبت شریفش اباً و امماً در حالات آقای طباطبائی سابقاً ذکر شد، از مهاجرت این سیدجلیل ترلزلی در هواخواهان عین الدوله حاصل گردید .

نگارنده، تیمناً و تبرکاً چند سطر از این صحایف را برای ترسیم تصویر ایشان می-گذارم که خواننده تاریخ بدانند، چگونه اشخاص بزرگ مؤسس مشروطه ایران بودند و چطور از جان و مال در مقابل مطالبه معدلت و اجراء احکام اسلام خود داری نفرمودند . امیدواریم که يك روزی نتیجه اقدامات این اشخاص بی-غرض را به چشم خود ببینیم و اگر هم مقدر نشده باشد که به مقصود خود برسیم لااقل اولاد و اخلاف ما ثمرات این شجره را دست آورند و لمن و نفرین کنند به مانعین و خائنین به این آب و خاک و بدانند که بزرگان دین، پیشوایان مذهب مقدسه اسلام در هیچ امری کوتاهی نکردند و مفاد این شعر را مثال کرده :

اولئك آباي فجئني بمثلهم
اذا جمعتنا يا جرير المجمع

بر گردیم به رشته تاریخ خود :

انتقام عین الدوله

پس از بیرون رفتن آقایان از دروازه طهران عین الدوله هم بنای بد رفتاری و سلوک را گذارده از يك طرف در مقام انتقام برآمد ، مسئله را به حدی تممیم داد که از انتقام آن طرف افتاد . یعنی اقدام به کارهایی نمود که از صدر اعظم و شخص اول يك مملکتی بعید بود .

از آن جمله واقعه زن حاج محمدحسن برادر حاجی محمدتقی بنکدار بود که در واقعه سفارت اشاره به آن خواهد شد . از يك طرف در مقام گرفتاری بعضی تجار برآمد که نیز در واقعه سفارت خواهد آمد .

از يك طرف شخص سلطانی که تیر به سید عبدالحمید زده بود او را ترقی منصبی و درجه بالاتر داد و اضافه واجب، که خدمت کرده است . سر بازهایی که تیر انداخته و در واقعه مسجد جامع شلیک کرده بودند هر کدام را در خور لیاقت انعام داد .

میرزا احمد خان آشتیانی قاتل حاجی سید حسین را که از طایفه قائم مقامی است به ازدیاد موجب و درجه سرتیپی مفتخر داشت ، برای آن که مرحوم آقاسید حسین را در مسجد جامع به قتل رسانیده بود . دیگر آن که پس از رفتن آقایان، عین الدوله در مجلس گفت: دیشب باران بارید و کثافات شهر را زایل نمود . این عبارت، موجب ترلزلی مردم گردید ! چه مردم هرگز راضی نخواهند شد به صدراعظمی که معتقد به علماء نباشد . مجعلاً هر روز بلکه هر ساعتی آثاری ظاهر می شود از دیوانیان ، که موجب قوت آقایان می گردد . اگر چه احدی در مقام همراهی آقایان نمی باشد ، هر کس هم از تجار و کسبه